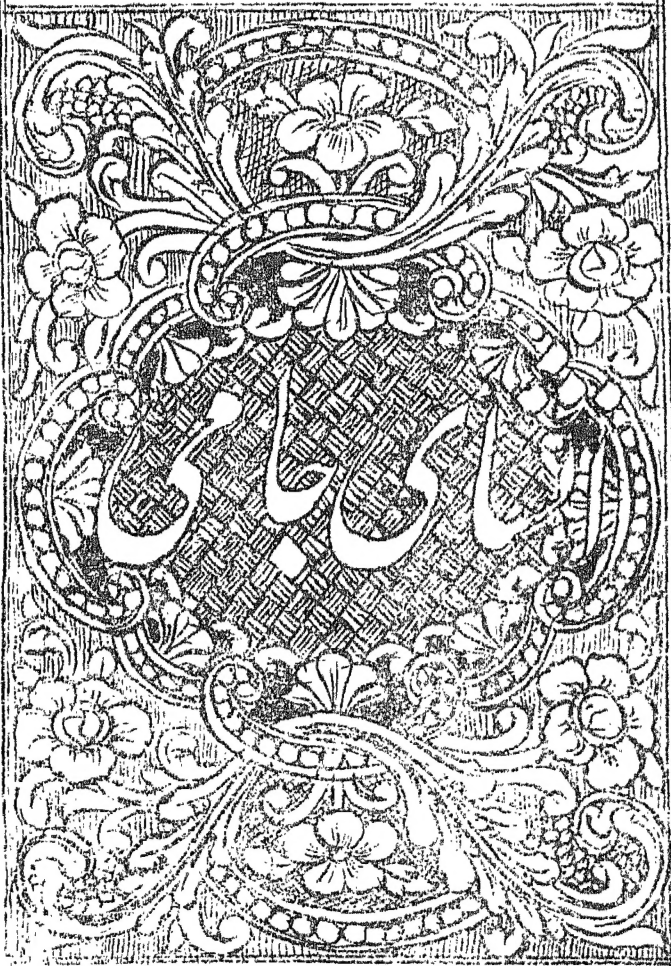


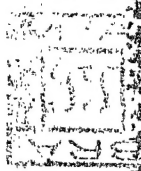
1915000

5 8 11 2

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين



والمصطفیٰ خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله وسلم





M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE17084

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از انشای صحائف ثنای و تحمیدت تسبیحی انزل علی عبده الکتاب و پس از ادای مضامین
درود و تحمید علی افضل من اوتی الحکم و تفصل الخطاب نموده می آید که هر چند این مکینه برادر صغیرنا
انشاء الله ع نیافته و بر اسرار منشیان فضیلت انتاء بقدم اتباع نشاء الله اما چون بضرورت کلام
و اقتضای حال رفته چند در خطاطیه که باب جاه و جلال و مجاوبه اصحاب فیض و کمال اتفاق افتاده بود
به بسیار طبع سلیم و ذہن تنقیم بعضی از اجزای محاذیم تمام عیار می نمود و درین اوراق جمع کرده شد
و ترتیب داده آمد شاید که بدین وسیله بخاطر تسبیح عبودیت خط و بر خیمه صاحب دلی سرایه جنت
و حضور گردد و نقض الله تعالی بصدق النیت فی جمیع الامور و هو سبحانه علیم بانی اصد و در ترحم
که پدر و لیسان محمد و می ارشاد و بانی خواجه عبید الله مد الله سبحانه و تملال
ارشاد و نوشته شد هر چند راه ذره بی روی راه نیست که خویش را و جو و پیش از تمام
مادر و بوی او کند عرض حال خویش را فیض غلام او بر درویشی و تاب بزدلانت نیاز و شکست

در ایضا ضابطه است که فرمود
 از درج بنده خود است که در ۱۱
 حضرت بزرگوار الهی که در ۱۱
 حضرت و نیز در میان ق و
 باطل ۱۲
 الله تعالی بصدق و راستی
 قصد دل در هم گمارد و راستی
 یک است و اقامه بخیر و
 نیکو است و در پیشگاه
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و مصالحت شوق و دوستی بزمین بوسی خاویان آن دستگاه و ملازمان آن آستانه که پناه و صافان
و منزلگاه راستان است بموقف عرض رسانیده میشود التماس التفات خاطر فیاض که واسطه
دولت دینی و دنیوی و رابطه سعادت صوری و معنوی است میروند چه ظاهر است که نیازمند
مخلص البجربل عاقلست که رایانه مستحقان آن آستان پناهی نیست و بجز سایه مرحمت باریا فنگان
آن دو تاختانه آرامگاهی نه سه ای خاک درت کعبه ارباب ارادت در گروی بسوی تو نیارم
بلکه آرم به اطناب موجب سامت است و ابرام شمر خراست سلام الله و تحیات و حرمت و برکات علیکم
اولاد و آخر رقعہ آخری به سقیایام مست مع جبره دکانت لیا لیا بهم انحر احاء ابا علی و
الزمان و طیبیه ایام گنت من اللغوب مرا حید یاد آن روزی که در میخانه منزل دوشتم به جام می
بردست و جانان در مقابل دوشتم به قصه کوتکه شمول فیض پیری فروش به بود حاصل پرتیائے
که در دل دوشتم به نیاز و افتخار و سحر و انکسار بموقف عرض رسانیده میشود و تمس آنکه دور ماندگان
در مانده را با لکمیہ فراموش نگردانند و گاه گاهی در اوقات حضور در مجلس شریف بگوشه خاطر
منیف بگذرانند سه ای بزم وصل حاضر قبا بان را دستگیر آنرا که دست حاضران از غائبان
کوتاه نیست به زیاد ابرام شرط ادب نیست سلام الله و رحمت و برکات علیکم اولاد و آخر رقعہ
آخری به سلام علی عاکفی منزل به چهل من فاق کل الانام به سلام علی طالعنی کعبه به سئلوا انفسا تم
حج الکرام به چون تکلف در ابلاغ سلام و تخلص در انظار شوق و عوام شیده اهل ناموس
و شیمه ارباب نام است لاجرم خاطر فاتر و اقدام بر این مرام رخصت نداد و مصرع دیوانه
چه داند روش عقل و سداد به توقع آنکه گاه گاهی از چین زمین بوسی عقبه علی و ملا تاختانه اسلام
و التحیه حق نیازمندی گذارند و دور ماندگان در مانده را از گوشه خاطر فر و نگذارند به
ای مرغ شاخسار عنایت که در بزم از گلشن و فارست نکمت وصال به خوش
می پری باند فراموشیت سباد به از حال ماکه بسته پریم و شکسته بال به مرادات حال سعادت
متواصل باد و السلام و الاکرام رقعہ آخری ایهاکم الله تعالی الی یوم الدین لا اله الا الله

الف و قحج نیمه مخفف و از ضروفقانی
است بدین شکل که چون

مفتوح و آغوشه و قافیه
بختی خنده و زاری قلعه و بیم

مفتی
پیشانی فرمایا
سلام خدا و سلام آن
جنت آن و برکات آن
خدا را

و حتمی
استاد اول و فاضل
پیرایه ساز و فاضل
۳۳
اشکای خیالی

یہاں کوئی ایسا ملک نہ
پائے گا جہاں کہ جو دنیا
میں نہ ہو

من از برتخارا حشده
۱۴۵۰
متریکه در آن فر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

طوان کهنده ان

دوستان شوقان
که در شمار دوستی
بزرادند و دوستی
دیده فغانی تا دور
دیده باستان دارد
و سلام و دور دور
این است که غنچه
بر بر داشتند
بسته شوقان
چشم و اساطیر
۱۲
کامل شوق

المذاقین چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند از مقوله مکاتباتی که یاران نویسنده
 دوستداران فرستند بنویسم حکایت خیر شکایت فراموشی خدمتش و ردی گشت قوسه خبر غصه بی التفات
 وی در خاطر نگذاشت نه هرگز نیامه فراموشان گنایم را نام می برند و نه شرجه خامه خام طبعان بی سر انجام
 پیغام میفرستند نمیدانم که موجب چندین تجاقل از تقصیبات طریق محبت و وادست یا کاشانی را رضا عت
 بضاعت کاغذ و مداد ^ه که دادم این گمان که شادم نمی که کاری چو زمانه بر مرا دم نمی ماضی ماضی
 الناس آنکه برخلاف گذشته پیوسته نوشته این کینه را مشرف دارند و از احوال ما زمان عتبه علیه خبر
 مخدومی اندیشا بانی دلالت انتسابی ملاذی ادام الله تعالی خلال ارشاده علی مقارن الحین المبرین
 آنچه در وقت گنجده اعلام فرمایند که خاطر شکسته را بآن تسلی حاصل آید بی دولت آنکه دیده روزی
 نگردد بی قوت پاکره بسویش سپرد ای کاش رساند غنی قاصد از خود تا کی بئوس گفت و گویند
 گذرد و السلام رقعته اخیری سلام الله و رحمة وبرکاته علیکم تحیات مبارکات و دعوات طلیح
 از کمال خلاص غایت اختصاص مطالعه نموده شوق و رغبت تمام نایل شریفه که اشرف مطالبات تصویر
 فرموده نیاز مندی این کینه را بساغر نیران تخصیص فلان بیان بی چون این فقیر است نه ناشن و خوش
 برده آید یا از سلک ملازمان شمرده شود و نگویست که سلام با نجانا برسان بدینا زور که میکن با نفا
 رسان و دلی زور و چشم بر رسیدن من در نجا که مقدم آن شاه کامیاب بهمان دولت و دوی جهانی و
 سعادت جاودانی محصل باد و عجب است پس بود که کیفیت اظهار درون شاق بکار کیف قرار ده بر دیده که در
 بحالت نگرست به چون از تو جدا ماند چرخون نگرست به هر چند که بتو زیستیم یا نه هرگز از کس رخ تو دید و دور
 از تو نیز نیست از آن بار که این میبردست و پیراد دولت پایموس شریفه دست داده بیده بدست بروی
 از پای افتاده علی همت متوجه آنست که بروی که توان میسیحا علی الودیل شیبا علی الالاس روی اخفا
 نجاک آستان رساند و سر ققار بر آستان فرساید امانه آن کیما نیست که در وجه هرگز آند و نشیند و نه تو قیا
 چشم هر خوابگاه و دره شنید سنان خاک و در که سر سینه اهل بصیرت است که در خاک شک گل دیده بر بی بعث شود
 و مع هزار جاسوس که بی انتها علی الاطلاق من پیشی بالعموم مستحقا قضا است که شاید این

[illegible]

انصاف غریب را و از قلع غیرت و امتناع بکشاید و از دای تنق غیب علی حسن الوجوه جمال نماید
 هر شاخ صبور بی سیراید چه عجب در محنت دوری سیراید چه عجب چون دل که خلاصه وجود و انجاست
 تن نیز اگر برآید چه عجب در اخذ تم نوادی و بعضی فالذی لیضکر لکون عندکم الکل اطلاق
 از حد میگردد و ظل عالی بر مفارق ادانی و عالی ابد الابد و باد رقعہ آخری از نظم شریف
 و عظام تقبیل تراب اقدام خدام سده سده مقام قدوه انام بلجاء خواص عام مد الله تعالی للال
 جلاله الی یوم القیام نه حد این فقیر تمام است لاجرم ملی آن بقال کرده که بقبیده تقصیر و استمال ورده میگوید
 نه نامه شوقم در آن سفر تیران نام میرد زانکه می ترسم بر آن سمع شریف آید گریان به چون شوی
 سیراب فوج موج آن بحر حیات تشنگان تیر حیران را بخاطر بگذران رقعہ آخری بعد از عرض نازندی و
 شکر شکر خلق و دوستی بر زمین بوی عنایت بچشمش لیت و موقت نصیب خادمان آن آستانه و ملازمان آن در قضا
 عرض داشت آنکه جناب مخدومی ترک مجاورت کعبه چنان عمل کرده بود و در وی مسافرت در قباله آب گل آورده
 چون قریب نیت قریب ابعدا تر و الی انته اند و قیمت دولت صحبت را بعد از آن حال شناخته بمضمون این
 رباعی را که در عمری بشکریست ستودم خود را در رشیه فهمیدم خود را به چون بجز آنکه دام صبر و شکیبایی
 به آرزوم خود را در در زبان ساخته سیل مراجعت نمودند و بصوت انحراف در سلسله سخن غریزان
 غریمت عادت فرمودند شک نیست که گران تشویر را با شنین گرم انچه حال ایشان خواهند نشانند
 و زانکه این بحالت بر اقصای غایت از انچه وضع ایشان خواهند زد و این گستاخی بنا بر فرموده ایشان اقع شده و
 الا چه چاره را سهارا که خشنده مده را سفارش بخورشید افروز نویسد به همین فعت و قدر او بس که خود را در حضور
 از زده کمتر نویسد حق سبحانه تریکا ترا تری بی هرگی و بر آن مخلوط دارد و در از انچه سبب نزدیکیان مخلوط و ملا
 و الا که ام رقعہ آخری نیاز دول شکی عجز و شکستگی بموقف عرض ساسیده میشود که شوق غم یا بوسی نماید
 که مراده از آنست که بتقریر زبان و تحریر بیان توانگر در حال انجا آنکه گشتی در گرداب اصحاب کشتی در غایت خطر
 هر شرط بهمت غریزان بوزده یک که بساحل بجائی برسد و ظل کرم بر مفارق اکرام و عالی محد و باد رقعہ
 آخری بعد از عرض نیاز بلسان مختصار و ایجاز معروض خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولت خانه آنکه محنت

که از طوفان برآورد
بجای باد و طوفان کنی
و بنیضه خرم گفتند
استاد طوبی
بسیار که فرست
ملازم شماره که
استاد سیدان
زاری کردن
بهام و صوره سینه
بهام

مولوی کرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ارزانی فرموده باخرچنان علوم شده سفر ایشان
یا جازت نبود و از آن حرکت بسیار ایشان و شرمند و پریشان پراگنده اند طالعزم مرحبت خرم کرد
وردی توجه بدانجست آورده ازین جور استقام بمبالغه تمام توقع اعتدالی و تناسلی آفتابری میداشت
که کرده در گردن بعد خجالت ردی و عذر بخوام زجرم اولی پیش فضل عام آن شاه کرام و عذر
من باشد فضولی و السلام رفته آخری سه چند دلم فلاناب تدبیرتند بر خاک درت غیوم میزند
یازی بکند فلاناب تدبیر مرا از هم بدر غیوم بهم در شکند نزدیک نمود و در غی نمود که درانه دولت
پایبوس نزدیکان دست دهد اما چه توان کرد سه فرشته است برین بام لاجور داند و ده که پیش از
حاشقان کشد دیوار بر جای کرم انجی و فیصل نامشایع و اتفاق است که وصال بنده الامنیته قبل حلول الامنیته
میسر گردد سه میر و بنده و رانده ولی تا بزرید نیت آنکه درین راه بجائی برسد حق سبحانه نکند نزدیک ترا
از محنت مفارقت و دوران دور دارد و دوران از دولت مواصلت نزدیکان مسرور و السلام رفته
آخری سه ای سببی عهد وفا کرده در که پیش تو و فالهین شیب است مگر بگریان رزقای تو و وصی خسته جگر
از بهر ضایع مر و باز نگردد و اعتقاد این ضعیف باطافت مزاج شریف آنست که هر جای باشد از فقر و غیری که
مردم و مجبور مانده اند متاع خواهند بود و هیچ جامعیتی چنانچه باید که نخواهند نمود چنانچه بر غریزان آبخا
ترحم کرده اند فقیران اینجای را نیز به تشریف قدوم سفر از گردانند تا آنچه صلحت وقت باشد
مقرر گردد از مکارم اخلاق ایشان بدیع نمی نماید تجاری احوال بروحی که تنقض مصالح دینی و دنیوی باشد
واقع باد و السلام و الاکرام رفته آخری سه آورده صبا نامه مشکین قیمت شد و رفته جان تازه شد
فکرت به من جواب آن نیم یک را انداخت درین و رطبه کمال کرمت و بعد از عرض نیاز و ضرورت
آنکه داعی را و اعلیان بود که عقری رسالتین بوسان آن آستان ولایت نشان از اذات قبله لخواجات
ارباب المطلب العرفان انتظار یابد اما بواسطه بدوت هوا و شدت سرما در توقف افتاد و اسد داری بعینیت
حضرت باری غرض آنست که در اول بهار این سبزه اسید رسیدن گیرد این شکوفه را و شکفتن پذیرد زیاد
از بزم شرط ادب نیست ملاقات دو جهانی حاصل سعادت جاودانی متوصلان و السلام و الاکرام رفته آخری سه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که است رسانیده یکدل یک زبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بونالفت دعا گوئی و مرا هم رضا جوئی قیام
نموده رجا بکرم الهی و اتق است و امید به شرف ناستای صادقی که غنای فحمای تازه و نصر تاس
بی اندازه دست داده عنان غنیمت مستقر دولت معلوفت گردیده امیدوار پناهیم که منصفان گردیده حق
فرمودی بستمقر حلال و رسد شکار گمان شاه با ز دولت شاه به تندر و نصرت و نیوی فتح و در چنگال
و السلام و الا کرام رفته آخری باز صبح طربان مطلع امید و امید به نجات طفر از گلشن اقبال و زید نامه بسته
سر زمره مراد دل من حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید فتح تا کرده چنانچه سران نامه هنوز به بهشام دل
جان را که رفته رسید به سر که را بود پیران گوهر اخلاص درون چون صدف شد به تن گوش چنان شرفه شغیفه
چون ملاحظه شریفه یعنی از فتح و نصرت جدید بجا کشیدان شاه راه انتظار رسید فرود آن فتح را طربان
هر وقت ساخته و مرهم خاطر مجروح شناخته زبان حال و لسان مقال الشکر گزار می بین مقال کشادند
که الحمد لله آن نقش که خاطر بخواب است آمد آخر پس پرده تقدیر پدید به خار هر که که بدخواه براه تو نهاده
خجری گشت که خرد و جگر و نمک پدید حاصل عا و مخلصان و توخواه و خلاصه مد عانی اعیان بی اشتباه
که هر وقت می نوکسرخان لافان ضم روی نماید و نصرت تازه با قدرت معاندان منضم چهره و دسم
چای از اخلاص کند بهر باد و سوی تو فاتح فاتح ابواب مرید تلافی و وسایع عاطفت ابد الابد رفته
آخری خدیویم دست و پایک یار یار را به فرخ آن ساعت که یایم دولت دیار را بدیاگر طعن فرست کاریم
زرد و نیست زانکه یا دانش فرست کرده ام اختیار را بدو اندی طو ما غم بی او ولی چون شد مرا به نامه
تو یزد جان ملی کردم آن طو ما را به اضعاف مضاعفه آن ملاحظه و ملاحظه که از فحوی نامه عنایت آمیز
و مضمون صحیفه محبت انگیز یا و به شوق و ذائقه ذوق کشیده و چشیده نیاز و افتخار و عجز و انکسار و
عرض سائیده میشود و شوق آرزو و مندی بدولت دست بوس خود او ندی یاده از دست که به تفریز زبان
تحریر آن توانکده دیده ام از از ان رخ و در بخوابم دلم بدیدم بیرون شرح دوری آن راز را به لیکان زیاده
اتخاذ را نه چون که به درج و گرفتار کم در و دل بسیار را به از دل و تالی بخشیدن از تنان آن حضرت را حسب الامکان
از مکاره مصنون و از مکاره مامون در مقرو دولت و مستقر جاه و شمت بدار و به بند چاد و عای و کبر پدید

[illegible]

۱۲ کات
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

تجدید کیم و سرزد
دال از باب
تقصیل معنی نو
تازہ کردن
از ازل جمع
انضموعی از کلمه
اسماعی
مخافت اسے
سپین و ساگو
نست کریم
کیکو منسوب
خجانی کائنات
باشد
حی
عجب کیم و سرزد

بلیطریق میسر باد و حال و مال ارباب و فاق علی حسن الوجوه و مقدر و السلام و الکرامه
آخری بعد از تجدید و خلافت محجرات و تمهید قواعد معذرت خاصه غیبتشان فی سیر عظیم الله کبیرشان انا
شریفه یحیی که آن سرخ فرموده اند و فرمودشان را و نه تمول را بر سر خود قلم یاد آورده و دعای که بنویسد و دست
مضامین در عجب و ریاضت که از اخلاص صافه و چو قانی بود بنده در دعا نه و خلاص کجند درونی یا
بود خواستی از شوهرت سلیم و رفته از قدر و عیبه تبار خیمه خانه جمال معسکری و اقبال مسکری و
همواره از حضرت و امیر اعظم یا حکم استمع الله دعای حاجت و دعا که شایب لغائب یا دل حاضر میل
خاطر ارکان دولت بر رعایت رعایا و بر اوست ساحت است از ملک تملک بر بایا که سعادت و عیبه و عیبه
با کمال آن منوط است و جمعیت صدور و معنوی بعد از اطلال بان مشروط سالت میسر و مع اجابت سرخ
بنیاد تجارب مشفوع و السلام و الکرامه قهقهه خری بعد از عرض نیاز معروض که چنان معلوم شد که در روز و نا
فقیه الدین چنانچه بود معلوم ایشان نشده عجب حالتی که ناچار می بر نشان روزگاری نامرغوب و شیشه یی بر سر
در میان جمع مسلمانان در آمدی را فرق نیشگاه چنانچه ببالا کجا مدعی را سر دست بیندازد و یکی را از پنجه
محبوب سازد و سنگ چوبی که معاد آنان وی زده اند حساب را خدا بیتیغالی سپارند و با وجود آن چنین اجتماع افتاد
که گناه بجانب فقیران هند که ایشان نیز بجانب محروم زاده عالمیان تیر انداخته اند خدا بیتیغالی آگاه است که چنین
تقصیر کرده شد چنانچه گمان داشته و نه تیر انداخته فعل شنیع از ایشان صادر شده است برای خود مغتری انداخته
عجیب از باب فرستاد و کیا است ست که امثال بن کذب افترا گوش کنند و شخص بی نایب و مستحق سیاست
بسیاست نیرسانند و اگر ایشان را چنان معلوم شد که گناه فقیران است بهر سیاست که دیگر حکم رود استاده اند
و دوران فلک نشد بجا است هنوز با ما و بر بند شور غوغا است هنوز بی جرم بر نیت خون ماخته و لان
این طرف که جرم از طرف راست هنوز چنان معلوم شد که از طرف راسته شاه حسین شکایت گزیده شده اند
مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمد و شد میکنند هرگز چنانکه از وی برین قاعده نقل نکردیم و درین
کس میگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معامله با را بدین راستی رسد که امیر شاه حسین
میرسد غالباً گناه وی همین است که در قضیه ولد مولانا فقیه الدین میل دارد به گناه مذکوره و بخوبی است

۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴

[illegible]

که موجب راستی تحقیق کند میرشد حق سبحانه تعالی همگان را شفقتی و مهربانی برساند و روزی که از اول اسلام
والا کرام رقعۀ آخری سده های که بر لب نارسیده ، نوید یافتن با شنیده ، تحلیلی که با آن است روشن
خروج از عده حیوا با حسن و صبر صبح و مسافر شمال و صبا بموقف عرض بار یا جنگان فحیم جبه و
جلال و سعادتمندان معسر عز و اقبال رسانیده میشود و چون شرح آرزو مندی و اخلاص از توهم
تکلف و ریاء عاری نیست و اظهار افتخار و اختصاص جزیرۀ قاعده ظاهر بینان خود نمائی جاری
فی الاجرم شأن باب کرده شده خبر فیک سلیمان باشد از مور ، حدیث شوق و خلاص نادب و در پیش
خو که اصل روشنائیست ، هوا داری نذر خود نمائیست ، جز این نیست نذر و از گردانی ، که گوید در دل شما و عالم
والسلام والا کرام رقعۀ آخری سده آسیب هر حال گمان رسید ، بر نارسیده میوه از شاخسار ملک دیار
مباد سایه سر و جلالت جاه ، نفع منقطع جو تبار ملک ، آجر و مشوب از باب صیبت جز بقدر شدت ضرورت
نمی تواند بود و داشت مصائب صاحب نواب مفارقت اولاد دست که قره ایون ثمره الفواد اندر جالبشول
کرم آبی و عموم نعم نامتناهی آنست که اجر و مشوب آنحضرت را در میر صیبت امتداد دولت جهانی باشد از دنیا
عبادت جاد و دانی و السلام والا کرام رقعۀ آخری سده خبری که میر سنجل دست ، بر سر خوشگان آهسته
گوئی دل دوست ، هرگز نبود آرزوی خسته دلان ، زان پیش که نزدیک شود منزل دست ، مشوق و غرام
مشاقان ستمام بجاک لبوی سده جاه و جلالت و عتبه عز و اقبال آنحضرت نه در آن درجاست که بر شمع خامه
شرح آن نوزاد و او یاد رطبی نامه نشر آن تواند کرد ، جسم آن باب کرده بر اسم دولت خواهی و طاعت
و عا گوئی قیام می نماید که بر تاج و دران شاه جهان سر باد ، برفق زمانه سایه گستر باد ، آوازه بندگی و
شاهی تابست ، مایند و شاه بنده پرور باد و چون شاه تفقد گدایی بکن ، در لطف نظر ببینای بکن
از دست گدای بی توانا بی هیچ جز آنکه بعد قی دل و عاکی بکن ، حق سبحانه تعالی خاطر و انتخابان
آنحضرت را بر رعایت رعایا و شفقت بر عامه برای زیادت گرداناد و از دین جهان سبب است لذت
و در آن جهان جنت از دیار سعادت دار و السلام والا کرام و لکه مد ظله العالی سده ای که بر سر
کام و اهل میان سلامت است ، سویت ارکان خسته اسلام ، مفرتم غیر که نفع است ، کاش با جام آن جهان است

ویدیدینیک ترازان یاردار
گنبد بیان سلام را ۱۳۱۲
مسلمه مبارک بمنجه شام
۱۳۱۲ راست هرگاه که
رو بطرف مغرب باشد
۱۳۱۲ مبارک فتح باد
مشرق کشف الکفای
۱۳۱۲ عاری بجهنم و دراز
مصلحت بمنجه خانی و بجهنم
۱۳۱۲ مبارک عیدین
النفای عامی
۱۳۱۲ درال شند و حله

مفتوح و
بجئے آسید بند
۱۲۰۵
عام ہائے ۱۲۰۵
قواری و صوبہ
شعبہ تاجی و تری
کار خیرا شہر
بجئے خیرا شہر
سکون

[illegible]

۱۴. الدیون. الفسح. اوزن. الحزب. ۱۵. الدیون. الفسح. اوزن. الحزب. ۱۶. الدیون. الفسح. اوزن. الحزب.

نقش با لک
دوست دست
امداد از آن در
دل تحقیق و بط
قوت بحسب
نقش لک
صدا میشود
گاه گاه
نقش با لک
نقش با لک

والله اعلم
روایت دل و پشم و دوازده فیض این شست گل به بر برای جهان آرائی خیمه شکر کشای پوشیده و نخواهد بود
چون نعمت عالم تمام شد حتی نعمت شست بشود و نعمت آن فقیر غفلت محنت میگردد و آرزو و میسر نشود بی اقبال
آن دل خوشی نشاید کرد و بهادار آن فاضل مشیون نباید داشت باقبال چرخم از آن کاریست
که اقبال و غیر او باریست و باقبال در رنگ و بار یافت خوش و آکس که اقبال و دی نافت و درویشان
در شین و تخت و آن نیک و لبش به بار و دست نیاز به عاقل داشته اند و تمامی هستند نه نیست بر آن گماشته که
محقق به موم عنایت بی علت استغنیای انقضای به که در تمام مصلحت و مضاف شود و بیشتر است بر آن قلب
مفرج اگر و این به مضمون استغنیای بهجت و ولا گردد و خوش اندام کلین جنگل این ادوی به شود و سر سبز
یاسی باوری به کن و ستار باقبال کام به شود تازه عهد و قوا و السلام رفته آخری بعد از غرض نیاز
بسان خمداد و انجام معروف و آن کلین فقیر تیرا که خود را پیوسته نوشته بر خاطر خطیر بگذراند و عماره در کاغذ پاره
جواهر اخلاص انبیا و اشراف برساند اما چون به قاصد راه بدین مقصود نمی تواند برد و هر طالبی طریق این طوطی
نمی تواند سپرد این نمی خبر گاه که صورت نمی بند و از سر غیب ویر ویر به بطوری پیوند و ترک و اسرار
قاصد و نامه به شیوه بهوشند که نیست به لیک سوی حرم است تو به باد را جای مسخر را نه نیست
اسمید واری چنانست که غفر به قریب عجیب غرضه لطیفه انگیز که حجاب قاصد و نامه از میان بر خیزد
و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی بن قان حسن حال میگردد و وقت آن آمد
که این بی حصار به روی بنای عیان خورشید وار به دیده اسید را روشن کنی به تنگنای عیش لاگش کنی
مخلصان دوستان را شاد و کام به دست بوسندت بخدمت و السلام رفته آخری
ز اندم که فتا و اتفاق سرفت به تا که گوی که کم بخاطر گذرت به گرمی به دوستی تو یابا و دزد
خواهم که دهم به نامه در دست است چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم جز اعتدال رقصای متعلق که دین
چیز روز واقعه شده معنی در دل نگشت و صورتی بخاطر نگذاشت اگر چه این نیز خالی از دغدغه غم
تصدیق نیست و اوقات شریف را بی شائبه تصنیف می نه هر گز بنام پیش تو آن ناله در دست بود

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

درخت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

و در بخاریم عذر آن در دسر دیگر بود و در مرادات و نیوی و سعادت اخروی حاصل باد و اسلام رفته آخری
 به تحیاتی که از دل چون برآید همه روحانیان اجماع فرایند و تمیم آن درین فیروزه منظره و باغ و قریبا
 دار و معطر و هر صباح و مسابا صحت دعا و ثنا منجبت از کمال محبت و ولا مصحوب ثمال مصباح فرخ
 میگردد و چون تکلف و شرح شوق از توهم محو و ریای عاری نیست و مبالغه در اظهار نیاز مندی خاص
 خبر قاعده ظاهر بنیان خود نمای جاری لی لا جرم از سمت آن برگشته و بساط آن نوشته میگردد و به جز این
 کارت مبادا گاه بیگاه بد که در ظل ظلیل و دولت شاه به خط خط دل ز خود برتر نشی بد برای حق پناه خلق باشد
 و اسلام و الا کرام رفته آخری شد لی خامه لم را ترجیح بپوشید ازلی چون حکایت میکند باز بیان نیز چشم
 اشکبار از جفا نیتا شکایت میکند حکایت تمام ایام فراق و شکایت توالی الا هم شقیات پیش از پشت
 که بد و گاری و دوات و بان بسته و دستبازی خانه بان شکسته در طول این نامه عرض آن قدر و ریاضه
 در طی این صیفه نشان میسر لا جرم سدان باب کرده التماس میروم در آن ساعت که بی تشویش اغیار و در آن
 فرزند مجلس شدت یار زمین یونی میگویم دانی بد زمین بوسی دعا گویند سانی بد و دلتی از نتهای صوفی سعادت
 از انقطاع مامون میسر باد یا لبی و اولاد اجماع رفته آخری به سلامی کرده از سبب نیر و ندان یکشاده
 عقده از رشته جان به سلامی از کندنی طره لام بدلی صاحبان در و در دام به سلامی نوشته از قریب
 اعلی و العتد روی شیده قد چو طوبی بد نیز بر آن لغت از چشمه میم به بیان ریای طوبی عین چشم به تحفه صحبت
 و بدیه مجلس صفت گردانیده معروض آنکه چون خدایت مولوی را شوق رکاب بوی عنان گیر شده بود خود را
 بر فترک ادب تنه اچب نمود لا جرم این رفته مصحوب سال که تجدید تجویز پیوست بخند و فرستاده شد
 اگر مصلحت داشت بعضی همانین رسانند والا بهر چه نامقبول قلب پاک است در ریاض از صحرای ادراک
 دولت عاجل مضی بسعادت اجل بروجه اکمل میسر باد رفته آخری به لی تکلیف طفل منی را به بنات
 حسن پرورده و فرخ از طره شام به رشک رخسار نو خطان کرده و حقنه کوه شنبه از مراد پاره پاره
 بر فرزند آورده و صیفه شریفه مشحون بهمانی و عبارات لطیفه نزدیکان در و در آن نزدیکان بنور نور و در
 ساخت و صورت خطی دی نمود و از عکس بر تو میزد از شوک شکوه غنما شکر و ثنا و نایه و از خار گلگاه

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰

۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰

راحت و بهشت ۱۲۰

۴
مفتی

روضة
معركة
آرام

محمد صالح

برق کبریا
کسبت

و دولت
سرخ نو

مخزون بر
کمال تحقیق

والا يانم
جوو تظلمه
عد الكتو

کر: قدسیا
زیور شاد

جمال آن زلف
ورقا کیسیر

اشفاقه تحت
وحدة شاع باليه
عبد الحميد محمد

اور ان کے لئے

10

از شراب هم کرده بود
 که در تازیانی آن پسران
 ای نوبت منده شود
 و بسوق ادا فرست
 نزد یگان خا...
 که در نوشیدنیان
 از آن خفته...
 شب و آفتاب را
 مانند ماه تمام در بار
 کالبدی را
 در لطف بی غش
 در کمالی و کمال
 در کمالی و کمال

حسن عبارت و لای مثالی لطف استعارات راز پر سر و بر و صی و شایخ و افسر کرده از حلال و محال خود
 خطوط و سطور غالبه ناک غیر فام کالبدی و الدجام و شمشیر الخام جلوه گری نمودند هر یک از قوای جسمانی
 و مدارک روحانی حفظ دیگر یا خفتند و بهره هر چه نما ستر گشتند با صره از مشاهد نقوش قلمی و صورت رقی
 آن اطراف و اکناف حلقه جد و سهیل در یگان و منقبضه و همیران کاشتند و از باران سحاب شوق و شبنم شرابی از
 سیراب بریان گردانیدند از عکس خط سیر قوای رشک و مست ست زباغ خاطر سبیل تیرا می پرور میش
 بیا و کار خط تو از شبنم اشک سحر و خون جگر و ذائقه از حلاوت الفاظ شمد آینه و عذوبت کلمات شود و گو
 کام جانرا چاشنی عذیا لبشرب به المقر لون جشایند و شامه از نسیم روح پرور و روح پرور است شام فواح روح
 گسترش مشام جانرا نسیم شراب و بسوق من حریق مخموم خنامه مشک رسانید و دل از بن پوست شد
 از ان چاشنی از دست شد سامه از ذوق سماع و لذت استماع آن گوش نهوش بر روزنه کلخ صلیخ نهاده
 حبیب فکر و دامن خیال اسع همچو آن مفلس که ناگه بر گنجی رسد از عقود و زنجیر و کوه بالا ایا ساخت منطقه
 مخدرات عذرا استورات حسانت معانی مجرور از لباس لیس حروف و مقطع از کسا مخطوط علی الحکم و نقطه و بر گز
 پاکیزگانی و دیدگاهش الیا قوت و المرحان نشان ایشان دوشیرگانی یافت لم پیشتر انس قلم لا جان و نشان
 ایشان ست چنان آینه ت ایشان بادل غولیش که پنداری و دلی برخاست از پیش از ان معانقه
 و از دواج و مخالفت و امتزاج چندان زنجیر لاله کف و دو قاتل معارف و حقائق استغنی کرده شد
 که زبان خاکمه بیان از ادای آن قاصرست و بتان خامه زبان از استقصای تنهاده و اسکت عافیة کف لایقی
 بعضی همان فیه کل کلامی به یوسف آن چه نویسم که قاهر آمد و عاجز زد و در که معنی آن فهم و هم عارف و عامی
 اضحات مضاعفه آن ملاحظه معاصفه بخیمای برای از تکلفات منشیان سخن در و در عبودیت مصون زبانت
 شمعون نظم گستر ملکه و عا چون سر سینه صوفیان نتیجه کشف و الهام و تنای چون زاده خاطر عارفان قریب
 جمعیت حضور تمام مقرون با انواع نیاز و شکستگی و شجون با صفا و تعلق و دلی به توقف عرض آن مطلع الوارط افند
 منبع امر و معارف راضی محیط الفضل و الافضال محیط رحل و اقل الالامال و ذاکر کات صاصیت جلالت فی سکر الال
 کالاشال و در یادی که بر دل و ریاضی بگذرد و با دل و نالی و شود از تاب خجلت آب به هر چیت گشت این

از شراب هم کرده بود
 که در تازیانی آن پسران
 ای نوبت منده شود
 و بسوق ادا فرست
 نزد یگان خا...
 که در نوشیدنیان
 از آن خفته...
 شب و آفتاب را
 مانند ماه تمام در بار
 کالبدی را
 در لطف بی غش
 در کمالی و کمال
 در کمالی و کمال

از شراب هم کرده بود
 که در تازیانی آن پسران
 ای نوبت منده شود
 و بسوق ادا فرست
 نزد یگان خا...
 که در نوشیدنیان
 از آن خفته...
 شب و آفتاب را
 مانند ماه تمام در بار
 کالبدی را
 در لطف بی غش
 در کمالی و کمال
 در کمالی و کمال

بهر وصف لائق که رو آوروم که راه مد کشش بآن رسیدم که بان وصف مشهور باشد چنان که زنده شود و فرزند
جهان که هم وصف ز اثبات آن وصف رسیده که بی حرف باشد در آن گفتگوی آری و نشی آید اند حساب که
گویم یکی شش است آفتاب که نگویید زبان آوری بپوشند که گرد و کفایت است و کیوان بلند و اذکار و اینست
بایست که قلم بزمین فتح بایستد عامه و قاهه الذی ملکه لایبوره مدی عمره من صرف الدهور و البقاء بطول و
الاستقامه علی مسند الطول الزمان و وقاه من قوا من الزمان و بصره من قوا من الزمان و بصره من قوا من الزمان و بصره من قوا من الزمان
و جمالی که مدارک عقلی روح چنان از فروغ طوابع النوار جمالی عکس لایع اسرار کمال انحصرت مالک مالک
که نزدیک است که توهم و ولی نقش و تکلف منی و قوی از میان برخیزد و لاجرم از ابدار شوق و غرام غمناش
و اوام را که منافی عینیت و تقوی نیست است از صوب صواب و رسیدار و از طریق تحقیق بپوشیدار و
زیب صورت آن جمالی که کمال که گاه و بگاه با خود خیال دل دیده زان بر بر آید چنان که بر خاست هم
و ولی از میان رسیدم ز نام وصال فراق رسیدم ز شرح غم و اشتیاق که گوید خردمند با خود شوق
که میبوسم ای من من از شوق من و و هذا چون دوری دوری اقصی آن کمال اتصال اتحاد و مانع
علی الدوام یکی بهمت و ایهام بان مصروف است و تمامی طایران مشغول که حضرت حق سبحانه از کرمین بطریق
رساند که صورت را با هستی مطابق شمارد و ظاهر را با باطنی افق گرداند تا چاکه دل خورن و مخزن در اسرار کمال
و بید طرح طبع انوار او شود که زبان مظهر صفوت مناقب فنون مآثر او است گوش هم مستقر و نوز غایت نکایت
نوازا و گرد و دوش خوش آن دم که با منی جان دل شود متحد صورت آن گل بزرگ بهجت بر آید بصره ز دیدار جانان شود
بهره و در چو باشد زبان طوطی فکرش بشود گوش بجهت گوش برش و چون درینو لاخا الفجر بر روزه که از جگر
بپیکر نام بر آورده الهامی و آنحضرت بر دوش و حاصل شرح شائل خجانب از خوش مکتوب و غایت مضمون منصفه
و طلبو بخورشید و اریه تو اقبال بر ویرانه مسکینان اندخت و به نوح حضور خود کاشانه تارک نشینان با خود
ساخت آن دغدغه متا که شد و آن اعیان بنگار گشت مناسب بلکه و حجب می نمود که هر چه شارت عالی نفاذ
یافته بود بی جرأت و گستاخانی و ترانے که مقام و میان یک مساحت زیران کرده و طریق انقیاد و جبر و طاعت
اعتقاد پیش می برد و با چون بال بهمت شریعت علانی بسته بود و با غایت و در آن عالمی شکسته آن نیست ویر

۱۲ **ک**ردن و بانیان
 ۱۳ **س**بب آن باشد
 ۱۴ **س**بب آن باشد
 ۱۵ **س**بب آن باشد
 ۱۶ **س**بب آن باشد
 ۱۷ **س**بب آن باشد
 ۱۸ **س**بب آن باشد
 ۱۹ **س**بب آن باشد
 ۲۰ **س**بب آن باشد
 ۲۱ **س**بب آن باشد
 ۲۲ **س**بب آن باشد
 ۲۳ **س**بب آن باشد
 ۲۴ **س**بب آن باشد
 ۲۵ **س**بب آن باشد
 ۲۶ **س**بب آن باشد
 ۲۷ **س**بب آن باشد
 ۲۸ **س**بب آن باشد
 ۲۹ **س**بب آن باشد
 ۳۰ **س**بب آن باشد
 ۳۱ **س**بب آن باشد
 ۳۲ **س**بب آن باشد
 ۳۳ **س**بب آن باشد
 ۳۴ **س**بب آن باشد
 ۳۵ **س**بب آن باشد
 ۳۶ **س**بب آن باشد
 ۳۷ **س**بب آن باشد
 ۳۸ **س**بب آن باشد
 ۳۹ **س**بب آن باشد
 ۴۰ **س**بب آن باشد
 ۴۱ **س**بب آن باشد
 ۴۲ **س**بب آن باشد
 ۴۳ **س**بب آن باشد
 ۴۴ **س**بب آن باشد
 ۴۵ **س**بب آن باشد
 ۴۶ **س**بب آن باشد
 ۴۷ **س**بب آن باشد
 ۴۸ **س**بب آن باشد
 ۴۹ **س**بب آن باشد
 ۵۰ **س**بب آن باشد
 ۵۱ **س**بب آن باشد
 ۵۲ **س**بب آن باشد
 ۵۳ **س**بب آن باشد
 ۵۴ **س**بب آن باشد
 ۵۵ **س**بب آن باشد
 ۵۶ **س**بب آن باشد
 ۵۷ **س**بب آن باشد
 ۵۸ **س**بب آن باشد
 ۵۹ **س**بب آن باشد
 ۶۰ **س**بب آن باشد
 ۶۱ **س**بب آن باشد
 ۶۲ **س**بب آن باشد
 ۶۳ **س**بب آن باشد
 ۶۴ **س**بب آن باشد
 ۶۵ **س**بب آن باشد
 ۶۶ **س**بب آن باشد
 ۶۷ **س**بب آن باشد
 ۶۸ **س**بب آن باشد
 ۶۹ **س**بب آن باشد
 ۷۰ **س**بب آن باشد
 ۷۱ **س**بب آن باشد
 ۷۲ **س**بب آن باشد
 ۷۳ **س**بب آن باشد
 ۷۴ **س**بب آن باشد
 ۷۵ **س**بب آن باشد
 ۷۶ **س**بب آن باشد
 ۷۷ **س**بب آن باشد
 ۷۸ **س**بب آن باشد
 ۷۹ **س**بب آن باشد
 ۸۰ **س**بب آن باشد
 ۸۱ **س**بب آن باشد
 ۸۲ **س**بب آن باشد
 ۸۳ **س**بب آن باشد
 ۸۴ **س**بب آن باشد
 ۸۵ **س**بب آن باشد
 ۸۶ **س**بب آن باشد
 ۸۷ **س**بب آن باشد
 ۸۸ **س**بب آن باشد
 ۸۹ **س**بب آن باشد
 ۹۰ **س**بب آن باشد
 ۹۱ **س**بب آن باشد
 ۹۲ **س**بب آن باشد
 ۹۳ **س**بب آن باشد
 ۹۴ **س**بب آن باشد
 ۹۵ **س**بب آن باشد
 ۹۶ **س**بب آن باشد
 ۹۷ **س**بب آن باشد
 ۹۸ **س**بب آن باشد
 ۹۹ **س**بب آن باشد
 ۱۰۰ **س**بب آن باشد

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تو قوت ماند و آن امنیت و عرض لعل و تسو قوت افتاده و ریخته و درست من نیست کار که آید بکن حلقه
 زلف یار و مقدر بگرده خست کار جهان بد من است قضا را همان چه گیم می کلخ دولت کن به قضا گشته
 گندم بر بند چو بر شلخ سنگ لکم میوه چو نه بر میوه بلکه آیدم بر سبزه و بختش که چون خواجیه مشارالیه
 پایوسی شرف شود حیات آنجای بحسن تمام ما زبان کفایت نماید شارت رود که زود و حجت فرید
 باشد که بون عنایت و فضل بیغایت حضرت حق سبحانه و در یافت و موافقت ایشان سفر مبارک میر کرده
 حضرت حسین منان بحض فضل امتنان او کیا آنحضرت را حسب الامکان از مکاره مصون نگه دارم و چون
 در مقود دولت و مستقر جاه و جنت بدارد بالینی و اذک الامجاد و رقه آخری ای سببه لب ز شمع غم تنهایی
 بر خود شده بجان ز دل سودائی خوش آنکه رسی بیار و لب بکشتی و سوز دل خویش یک یک بکشد این بایون
 همه آمد تازه از باغ بهشت در کو از کا فور رسته سبزه غنچه شرف با خود از بوی باغ صفه نور وجود چند
 حرفی کلک صبح از طلمت امکان نوشت در شحات سحاب برو نوال قطرات غامض فضل انصاف از ناره کلک
 مشکبار و قلم گوهرش فیضیان کرده بودند مزروع ریگان و کافرق کشت زار امید بکشتگان بایون
 اشتیاق را تازه و تر ساخت نفحات بسایق لعل و دیان فواید علم و عرفان از حبه طوبی و غیره خطبه و خطبه شمیم
 و زیدن گرفت دماغ جان نزد یکان و دور و شام جنان اصحاب مجور بر طر کرد این به شیخ قلم و چشمه
 آب بقاست و دافاس خوش تو لعل بلع و شفا این رسته و نفوس از من باز بگره زیرا که دلم زنده باین
 هواست و بازای انداد آن رشحات و انداد آن نفحات ابرسان بلکه بر بیسان نهانم جلود و ابر حقیقت و دعا
 و لای محبت و ثنای نثار آن بکر مسته در یک جو و بهجت میگردد اندامیست که حقیقت قبول بآن منفع گشته هر کی
 را قدری و رسامی و قیمت گوهری گرامی ارزانی دارد و من خشم قطره بود و سبب شریف تو صدق قطره
 را دولت و مردانه شدن از صدق است و دل ستمام و خاطر بی آرام خویش که فیض خانه مجره را که شود
 و از آنده و استمداد و خود هر فی چند و شرح مشک که حقیقت فراق خانه ابر زبان و در وسط چند و بیان گریهای
 محنت اشتیاق با نامه و بیان نهاده اما خایان تیز فقا را از قدام بران صورت کشیده نامه باین نامه که از قبول این
 من به جو و چیده آری آری ع فی نیست مرد آتش و کاغذ حریف آب و علی ال و ام خاطر خاطر بواسطه

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ششصد و پنجاه و پنج
 از کتابخانه مسجد جامع
 شماره ثبت ۱۲۳۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۶
 شماره قفسه ۵۶۷
 شماره جلد ۸۹
 شماره برگه ۱۰۱
 شماره خط ۱۲۳
 شماره کاتب ۴۵۶
 شماره تصحیف ۷۸۹
 شماره ترمیم ۱۰۱۱
 شماره کشف ۱۲۱۲
 شماره کشف ۱۳۱۳
 شماره کشف ۱۴۱۴
 شماره کشف ۱۵۱۵
 شماره کشف ۱۶۱۶
 شماره کشف ۱۷۱۷
 شماره کشف ۱۸۱۸
 شماره کشف ۱۹۱۹
 شماره کشف ۲۰۲۰

سابقه تعارف روحانی و آرزو مند را بطه تالف جسمانی بینا شد اما چون هرگز درین زمین حکمت
 منوط بوجود اسباب است و مربوط تحقیق شرائط از سر باب آن هنوز در محققان آرمیده و به طور در مودطن
 فعل آنجا سیده لاجرم جلال آن مطلوب بجای نرسیده و چهره آن مقصود و متغایر منتقبات
 یار رخسار نهفته است پس پرده زار آه گریه صبا پرده کشائی نکند و قافله سالار بهمت شداید بودی گوش
 گذرانیده و خود را بساحل دریگشش رسانیده میخواست که کشتی بی اختیاری انگار اندازد و بادبان فردنی
 و افتادگی را برافرازد و در اسرع مدتی واقرب فرصتی مناع فقر و فاقه و کالای محبت و لارا که هر روان
 شوارع نیاز و افتقار و سالکان قوارع عجز و انکسار از ان سطر عجز برتر ندیده اند و از ان اینجائی نفیس تر
 نشنیده بآن عتیقه رفیع مرتبه که مصیبت نیا هیچ نصیبت و کمال و مقرر سفاقت امانی و کمال است برساند
 اما چه سود چون لاج تقدیر مسعدت نمود و شرط توفیق موافقت نمود و فقیر متحج از بر براه بحر شافت که
 بروصال تیرنج پای یابد دست متاع خود بلب بحر ناکشیده هنوز شکست کشتی و ملایح سر و باد نشسته بود
 کشتی ابرام از حد ایجاز در گذشت لایزال بحار احوال بر منج منتقامت واقع باد و در غر و اقبال اطلع
 سعادت و کرامت لایع اسلام رفیع اثری ای نامه که خاتم الزین نوشته گفته است بگوش توفیق و آهسته
 ز نهار چویدار جانان گذری انداز برسان بسجده و سینه سلام قول من رب رحیم و تحفه فضل من بگویم
 علی فضل قدشانی بوساله و ان لم افزا الا لطیف خیاله و عسقت و بالبره خیرتی و محبت من الحاکمین و جماله
 تا که وصف ترا شد صدق و ساسه بر باده دارد شرف و دیده فشانند حسد خون که چیده از خجرت گوش بود
 بهره مند می بود آیا که بود بهره ور و دیده زویدار چو گوش از خبر عشق و آرزو و مکن شرف دست بخت
 خداوندی که خاتمت بهمت دولت منان نهایت دولت نعمت بلند ان پیش از آنست که بید و گارچی وات و دیان بسته
 دستیار قلم زبان شکسته در صحائف نشر ان مقدور باشد و در طول تو امیر ان سیور اما چون زین زبان الانجاب
 زبده العلماء و عمده الفضلاء کشف حقائق العلوم موضح و قائل الفهم و حکم الملکات القاریه الکالات الالهیه الموهبه
 الاکرم الامجد نور الملهه الدین محمد از آنوقت باز که منتوطن این یار اندیده بود و تفقد این فقیر استقام تمام از
 غنیمت آنجا نبوده بود و در رو توجیه بان بهمت آورده این قلم مصحوب و تخر چند در شرح قصیده همیمیه

ششصد و پنجاه و پنج
 از کتابخانه مسجد جامع
 شماره ثبت ۱۲۳۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۶
 شماره قفسه ۵۶۷
 شماره جلد ۸۹
 شماره برگه ۱۰۱
 شماره خط ۱۲۳
 شماره کاتب ۴۵۶
 شماره تصحیف ۷۸۹
 شماره ترمیم ۱۰۱۱
 شماره کشف ۱۲۱۲
 شماره کشف ۱۳۱۳
 شماره کشف ۱۴۱۴
 شماره کشف ۱۵۱۵
 شماره کشف ۱۶۱۶
 شماره کشف ۱۷۱۷
 شماره کشف ۱۸۱۸
 شماره کشف ۱۹۱۹
 شماره کشف ۲۰۲۰

جان خدا خوردہ ۱۲
 انکسوت ایدیان غذا
 سن بیان خطا ساز غذا
 ای قوت داده شدم
 ۱۲ اوقی آء
 جمع قوت علمی روزی
 ۱۲ اوقات ریح
 بسمه خود را می ۱۲
 صد و عین جملہ
 قوت بصر ۱۲

۱۱۴
 علامه محمد باقر
 دینی مقنن و راه
 نظامی و روحانی
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸

این برون فصل
 بجهت فساد آه
 قدر کنی آه
 دادم مرا عهد
 کرده بودم آن را دور
 دل از دوست شوق
 خود آمد بدل من از آن
 شوق سخن گفتند و
 انفس و خست در اعصاب
 باطن آنش را
 کرد در این
 بهر چه در این
 ز غار بهر چه
 معجزه از خدای
 مکه بهر چه
 مطامع باطن
 خط از این
 اگر چنین
 که در شوق

ظاهر بیان خود نمای جاری نی سدان باب نیز کرده شده ز شوق نهانی عبارت چه حاجت
 چو بر سر دل سید هر دل گواهی مداعی کمینه ز اجرات این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بکلام
 معذرت مقصد گشت نه ز درویش صادق و درین روح لائق مدعا شیب همت بجای بد انسان
 خودی نصیب تو باد بقای مصون احتمال تنهایی و اینو تالی ذات مکی صفات اور مقصود و مستقر دولت بداراد
 جواب مکتوب سید معین الدین محمد و لک شبح سیف الدین انجی شبح
 ریح الصبا هدایت الی انوار من لم یجد فیها الحبيب مقیم الی ظن یها من طیب و هو بهما من نسیم
 بوی زگیس و تنو آ و نسیم بد نازه شد بادل من عشق ترا عهد قدیم بد شمع خامه مشکین از که صفت نامشکین را از
 مرغان اولی چه را دادم نهاد چون سواد دیده این باب پیش من نه بود چون سر سینه احباب انش سر سر سوز
 درین وقت و اگر ام ستا بدین لیل البضاعت رسید به فکر کنی عهد کلم با نسیم بد و هیچ اخوان افرو شو قوا لم یفنی
 شوق یمن خرم فی الاشارة نارافا قفا از سر شرفی رعد و در لفظی مشاهده لطیف افتاده کام دلم
 از سوسه حال کردم به چشم ترش ز شوق نمرل کردم و دانکه بی یادگار آن فلک نبال و در گردن جان دل حال
 کردم به هر چند حصول این مراد از هر صده این بیجا صل بیرون بود و وصول بدین مراد از مرتبه این شکسته دل از خون
 راجع چون لطف تو عام ست زینما چه عجب آری اگر آفتاب عالم تاب بر فرق تو دامن تا بد پاکش از آن
 چه پاک و اگر باران تو بهاران بر کشت زار سوز خسته حرمی با و فیض عاشق از آن بهر زیان بدست تو بد
 از احسان و فلک آن ابر نیسان که بار و بر بلند و پست یکسان به چو آید فیض بخش از بحر زخا و مگر با ندر و مجرم
 فی خار و اصعاف النوارح الطاف و اصعاف اعطاف که از فحوی نامه میمون و مکه و حیفه میایون بذاته
 ذوق و جاذبه شوق چشیده و بهر شکستگی و تعلق و دلبستگی بموقت عوض رسانیده میشود و چو گل
 بجنده و رآید لب اهل ز نشاط بد اگر ز گلشن لطفت و ز نسیم قبول به قصه غصه فراق و حکایت شکایت
 اشواق قیاسا علی مفاد و ضات ارباب العبارات مظنه سبالغه و سو بهوم لغواق لاجرم برین و بیت تمساک
 می آید نه توان الکلیا غایت بهر قفا و محاسن عین اللیل نور لاکو اکب و دوجوع الایام که سرشتیا قنانه لاصحت
 الایام شب الزواب و متمسک این فقیه را با لکلیه از گوشه ضمیر میفرود نگذارند گاه گاه به التفات

این برون فصل
 بجهت فساد آه
 قدر کنی آه
 دادم مرا عهد
 کرده بودم آن را دور
 دل از دوست شوق
 خود آمد بدل من از آن
 شوق سخن گفتند و
 انفس و خست در اعصاب
 باطن آنش را
 کرد در این
 بهر چه در این
 ز غار بهر چه
 معجزه از خدای
 مکه بهر چه
 مطامع باطن
 خط از این
 اگر چنین
 که در شوق

خاطر شامل حال دارم و شمع باشد که بدین سبب بر آید کاری و اگر چنانچه عند امتداد فرصتی آنکه وجود میکند
در میان باشد از روح الفاس متبرکه حضرت ارشاد بآی و ولایت پناهی او ام الله تعالی لا یتیم علی خدای
الغائبین الحاضرين ابد الابدین و ابد الابرار است تمام را که یعنی در یزید همتی و الفاس فاتحه نمایند غایت بند چو
و کمال رحمت گسری خواهد بود و ای سزیم دل حاضر غایب از دستگیر بزرگ دست حاضران از غایبان گناه
نیست و داعی که در اجرات این تفاوت و گستاخی این مرشد بنویسد اما چون خدمت صاحب عظم جمع مکارم الاخلاق
و اشیم خواجه فلان را لزال فی کف الماکه مکارم اخلاق هر چه شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن
استانه و ملازمان آن دولتخانه گذاریدن ایرام از حد گذشت سلام الله و تحیات و برکات اولاد و آخر او
ظاهر و باطن و السلام رفته آخری به بقیت بقا لا یرزال فانما بقا و که حسن الزمان و طیب
ولا کان لمکره و خوک مذهب و لا یصرف الدیر منک نصیب شده فی خامه لم را تر جمسان
ریشوازی چون حکایت میکند باز بانی تبرجوشی اشک ریزه از جدا شدن شکایت میکند و تحت
تأدیی ایام فراق و شربت توالی الام شتیاق زیادت از آن است که با مداد کاغذ و مداد و اعمال
ادواتم و قلم و تصدیقه ای از عهد آدا آن توان نمود بعد طوبی و صد و قدر نشانی شرح مشتاقا چون خدمت
برادر حقیقی دوست تحقیقی و فقه الله لمایکجه و یرضاه بهابه کیسه آب گل رسو و کرکه ارباب دل کرده منتی
الغصب بود و صواب نمود خود را بر گوشه خاطر مجاوران آن آستان که قبله گاه راستان است گذشت
و بر فراق ملازمان آن درگاه که سناه هوشمند آن گاه است بستن و نگوییم نیستی دارم به نزدیکان گاه
که خود را بر توبی بندم بسالوسی و زرافتی هر چند سلام قطره بدیرا عجب است و پیغام زده بخوشید
والا خلافت ادب اما چه توان کرد بنض عاشقی ادب بر می جهد خویش را در کف نه شده
خیر الکلام مائل دول اگر چه این پریشان از دلالت عاری است بحمد الله که قلت اختیاری سایه عالی بر
مسافر لوانی و اعلی مدی الایام و البیالی حمد و باده البنی و آنکه الامجاد و السلام و الاکرام و الاخر
و اعمر که شوی سو تبریز نیز سده از حال مایه سو تبریزیان خبره کامش باشد هست خرقه آری فقره و دانا
و جیب خفاک و تبریز نیز تر معروض آنکه جمیع فقره و مساکین دم و این الما و بطین در تسمیه نعمت آباد که

کتابخانه عمومی

[illegible]

10

۱۰۰
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۱
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۲
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۳
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۴
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۵
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۶
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۷
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۸
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۹
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۱۰
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی

منقسم شمرده و شرط اکرام و احترام او بجای آورده در هر قسمیکه رجوع کن اتمام نمایند و در مصلحتی
 که بعضی سواد التفات نمایند که بیشک اندوهر که ازین طائفه می رده است و عانت هر که درین طریق قدم نهاده
 وسیله نجات و واسطه رفیع درجات خواهد بود و حق سبحانه و تعالی همگنان را توفیق خیر از خود در خود که ملکی دولت
 ابد و سعادت سرمد است رفیق گرداناد و السلام رفته آخری صاحب فضل علی مولانا در پیش علی که در
 صنعت کتابت گشت ناست و در صنعت نظم و غزل فروز بی نهایت میان اصحاب قلم بخوشنود و بی شکر
 و زبان ارباب بیان به ویسی مذکور سه آنکه پاک و لطیف میگویی و در قصیده و غزل و ویسی است
 در حساب هنر اگر گردان به است باشند فی اشل ویسی است ویرگاه دست که گوشه خاطر کاتب
 این فقیر میدارد از زمره محبان مخلصان پیشانی منقسم از مکرم اخلاق و هم شفاق خودیم آنکه هر جا که
 حضور ازانی فرمایند مقدم شریف او را منقسم شمرده و شرط اکرام و احترام او بجای آورده در هر قسمیکه رجوع کن اتمام نمایند و در مصلحتی
 شاکل او مشغولی باین سفارش فضولی نمایند چون آن بابرالحاج و اقترح او بود باشد هر که داند بی شکر و بر
 فرامید و اعی سبحانه و تعالی همگنان را از خود ربانی و با خود آشنائی که است که داند بی شکر و بر
 عارف که ملازمان حضرت بادشاهی بن پناه و شهریار معدلت شعاری وسیله سنی و واسطه طلبی از بلاد و رزم و
 فقر از شرف خدمت ملاقات محرم بجز اسان و متاوه بود و تدریس و از آنحضرت بشارت اقبال بریرون
 و قبول طریقت ایشان را نیکو عطا بیک شاه معدلت کیش فرستد و در ویشان الرش بیست و هشت ساله
 بر اقبال قبول و گواه اند و خصوصاً این گواهانیکه بیست و هشت فقره صدق از ایشان که کاست و درخشان
 شان در برق لامع و از قرآن صف شان صفراء فاق و سرور لکن و کما پیشان و کما پیشان و کما پیشان
 ایشان و فرنگی اصل لکن شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه
 و بابر ایل یان و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه
 شمران باتمام و الا تا آفتاب عالم افروزند و زرشانند و زرشانند و زرشانند و زرشانند و زرشانند و زرشانند
 با و از رافشان و طلال عالی و الیایام الیایام و رفته آخری و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه
 در لطف غزل و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه و نیکو شاه

۱۰۰
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۱
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۲
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۳
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۴
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۵
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۶
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۷
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۸
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۰۹
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی
 ۱۱۰
 دیبخت و دوستان
 شاهی و پادشاهی

کریست ۱۳۰۰ x
چادار و دو کوزال
ستاره که در قلم نشان
کیوان با فتح تمام
بالتقدیر قلم
پیش از این در دست قلم
کسب و تقاضای اخذ
در گذر ۱۳۰۰
جست خط بخن
۱۲ طایف واد

١٠

[illegible]

دوستی تو نیست مارا
 مقصود مگر دم ۱۲
 ایس آہ سا
 نیست کے شایین
 غصہ دم ۱۲
 ۱۲۱ غم آہ ایس آہ
 گروا غم آہ ایس آہ
 مدد کار ان آہ ۱۲
 وہ چنکے مر چنکے
 ۱۲۱ غم آہ ایس آہ

علوه و یقافه فی اشار ما لکن التباه و السلام والا کرام رفته اخری ای مطلب تو یکدل و دیگر و ما
 من جنگ لایروم الا الر و ما از لذت و لذت دولت و دیارت و لیس احد کشن محروما و بیدار غرضتگی و
 دنیا زمندی و غرضت لایب کامیاب حضرت خداوندی آنکه خیرت مولوی غنی چنگاه است که ازان
 دیار کراوات برین جانب درده از او ستادان کل اعراضه و فضا عت افتد از تحصیل علوم که دره و حالا
 سر حجب طین ظهور یافته و عنان سعادت با نقیص تا فته آمیست که بدولت خدمت و شرف لایزمت
 برسد نظرات لطیف و احسان ملحوظ گردد و ازان لحظات فضل انتنان محفوظ دولت و دوجانی و سعادت
 جادوئی محصل باد و السلام رفته اخری نامه نامی مصحوب جامه گرامی که ماسن روزگار و خرقه
 اشتقاقی سر و پاییان راه تجرید و خلعت افتخار یا لانشینان پیشگاه تفرید تواند شد و سفینش
 جیب عطاران و عطر بر فرق مفسسان باران علم و دوش ذوق و رقت حال و دامن از فقه فخران
 برین مجرمان از لباس مواصت غور رسید و باد ایگار خانه صوری و معنوی و دکنامده زنده با نقار
 عیسوی نامر خوش و صمیم و دلکش ارواز شرف مور و کور و در الماء علی حرا بطش و ناگاه برین مفسس غلبه
 قناد و بوسید و کشاد و خواند و بر دیده نهاد و انصاف آن الطاف و اعطاف اصناف حاجت و ثنا و نصرت
 و دعا احتاج میو و خوفا من لالی الا کثا بر بدین مقدار اقتصار کرد و پیشود غنایت از لیه کیفایت ابرار
 باد و السلام و الا کرام رفته اخری ماسن جامیم و یار عراقی باشد و ازان شحام هم قراتی باشد
 آن که بر راه و دل و صوفی که آن مایه نامر که باقی باشد و قرب باد شاه مفضل عادل چنانچه بر سر شمشیر و شمشیر
 بهترین وسیله ایست و تحصیل مرادات دینی و دنیوی تکمیل سعادات صوری و معنوی و سبب تکمیل
 پای افادگان بان سببست و پایمردی عنان از دست دادگان بان مقرر چنان استماع می افتد
 خدمت ایشان در ان باب اهتمام تمام دارند امید واری چنانست که آن غنی روز بروز روز نرید بشود و
 بساعت ذر ترقی و بان سبب تکمیل امید و دکنام جاد و برسد بینه و وجود و السلام رفته اخری
 و علیک یا اهل السلام سلام و دایک شوقی و دایک شوقی و دایک شوقی و دایک شوقی و دایک شوقی
 اشتوائی کیش کهای و عالی کلام لانی تمام کربا طحرفش از موطن حیرت ز فرموده کنایه و فاعا لایم نقل استیا

۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹

مفتی از استنباط سبک
مستنبطات جمع مستنبط
تفویذ الاستقامت علی بیرون ۱۲
نسخه خوانده در این شهر ۱۳۰۵
عمر حضرت ۱۳۰۵
قول بالکیس کردن و در روز
فضول با طهر حج آن ۱۳۰۶
و تشدید داد و در حق تکیه
در اقصای ۱۳۰۷
وزیران عالی دولتین و بنیاد

بسیار غنی و درده میشود امیدوار است که بعد از اتمام نظر شریف برسد و آن اگر چه از حقیقت است و باین کیفیت
درجه اقتباس از اکابر کبیر است و عمریت که بی برگ و برگ از امیدم و در پیش و نفس بودم چون سوز و آتش
خاطر ختم و گردن ابل صفا سیر کردم و خبر و امن نگوده ندارم چیزی و خبر خاطر فرسوده ندارم چیزی و در اسرار
حقیقت که حریفان دانند و خبر گفتن میباید و ندارم چیزی و بادل گفتن چو باد بدو میگوید و در لایه خاشیم گفت
گفتا بنود شیوه و ولتمندی و از سر حقیقت سخن خرسندی بدو بگفتا زار و کاردات از خود در حق و در خاطر از
تقصیر بصورت مجازی مطلق و السلام و الاکرام رفته آخری و خرم دل آنکه از غم آزادم که باز نمانده جهان
بنامه شادم که در بی شایسته مسالمتی کام و او به سیاقه معرفتی یادم که در صحیفه مذکر تعارف و روح و شوق و تامل
جسمانی عنوانش بقواد محبت مفرد و مضمونش بشیاد مودت شحون و لطیفیات و امین ساعات و احیان
نیز و یکبار در رسید و انواع محبت و در رسانید عبقوش هم آواز می نواز از آفرین طریقه بر پا که این نقش گشت
نه خانه آنکه نماند آنکه در مقابل او خرد نگار و نه نامه آنکه نماند آنکه در مقابل او نقش بر دارد و لا جرم حاصل آن
کشید و نامه از بی رویه چید بر آقا و ضیف و عاقتصاد و رفاه و دولت و دین و سعادت و جاد و حاصل و السلام رفته آخر
ای شکر تو بر صفت رخسار خاص که کمال صورت انسانی و در جبهه شاکه علی انسانی و من منده سوگای علمی تا وافی
رقعه به فتح و دریگان که از حسن خط و لطف عبارت قلم بر رقع ارباب لطف و بیان کشید و سخن ازادی محبوبان
سین اخوان و گرفتاران زندان بعد و بچران کردن فی لطیف قف و امین آن به تر و یکبار و و اصلان مجبور
نه نه که هم حمد اله علی ما بانی و بی مادی به بانی الی ملک مفضل و کشید و لایه ای غریز که صفات انظار و عطا
که از مضمون آن بجا ذریه شوق و ذائقه فوق کشیده و چشمه شد تا زو شکسته و قلع و و بیستی بوقت عرض
رسانیده میشود حق سبحانه تعالی ذات حمیده صفات ایشان را در کف سلامت و مقترقا مقام بدراد و السلام
والاکرام رفته آخری و بفتح ابدان کتابا که با بدل علی قضی مدارج فضل به فتح الواب الی فکانه الی الفتح
الآن لایکن کشید و فشرکت الله سبحانه علی ما ذکر فی و فی حضرة الجامعة احضری و قد تکلم باظهار الحجة و
بهو خیر تکلم و مقدم با بدار المودة و افضل المقدم و فاقول شاكر النعمة و ذاکر الکرامته و بهو الشمس
نور و الاحسان کلیم و پر بیرون ان یحبوا الشائع طله و وقاه که الناس عما یثتمه و و فقه المبر و خیر

[illegible]

۱۲ اساطیر اور علی کے آخندہ
 اسے رسا خداوند تعالیٰ
 بسوی پنجیک آرزو دار
 ۱۳ آری ۱۴ ہمارا خداوند تعالیٰ
 پنجیک خواست اور خداوند تعالیٰ
 ۱۵ آخندہ ہی گزشتہ کچھ
 را کہ بیان رسم و عادت
 مردان است ۱۶ اساطیر
 ۱۷ آخندہ ہی گزشتہ کچھ
 ۱۸ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۱۹ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۰ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۱ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۲ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۳ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۴ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۵ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۶ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۷ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۸ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۲۹ اساطیر اور علی کے آخندہ
 ۳۰ اساطیر اور علی کے آخندہ

[illegible]

۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰

۱۵ شده به از این روز ۱۲۰۰۰ ریال
۱۶ شد به از این روز ۱۲۰۰۰ ریال

ادام اللہ اللہ اللہ اللہ
ادام اللہ اللہ اللہ اللہ

اسماعیلیہ
ازری

سستی از روی

فهرست

۱۰۰

5/15/20

میں نے

ماہنامہ

1509

نہیں ملے

...

10

20

01K

20

1

امداد ایشان است التفات خواهند نمود و در هر مهیکه رجوع نماید حسب مقدار استقام خواهند فرمود و ظل کلام
 و معالی مدی الایام و الالیالی مدد و باد و السلام رقعہ آخری ادام الله تعالی بقاءه زینا للدریا
 و الدین و علیانی مدارج العلم و التیقین سه شنیدیم که بر تاختی روی هست به زمیل ز فاروق نیل معارف
 ازین نقل پاکیزه مصروف باد و وجه شواغل عیون صوارق و چون درینو لافلان عازم بود لازم نمود دفعه
 کردن و خود را فرخا طر عطر آوردن و الدعا معا و السلام الاکرام رقعہ آخری بر طبع کتابی بعد از مقابلہ
 نوشته بود چون از مقابلہ این مخدومہ حورا حله کتاب پوشیده و علیہ تصحیح و مقابلہ شب وقت آن آمد
 بر سینه عرض در خلوتخانه بیت الکتاب خاطر راغب ذی الفکر الشاقب و الراء الصائب لازل الایام
 محبہ جلوه داده شود باشد کہ بعین رضا ملحوظ و از قبیلہ حسن قبول ملحوظ و چون پس از تصحیح یابی
 در کتاب به جاے حرفی نہ بر وجه صواب و حذر آن باشد ذی و متصفح و قدابی کل کتاب ان تصحیح
 رقعہ آخری ادام الله تعالی لعل عدله و احسانه علی مفارق السکین الی یوم الدین بعد از دفعه
 صالحہ و اثنیہ فاتحہ بسیدہ سنیہ و عقبہ علیہ حضرت خلافت پناہی سلطنت و سنگامی مغیث الدلولہ
 عادلخان کہ طبع و عدل او با ہم ہمیشہ اتصال عاشقی دارند و مشوقی و چو نسبت دار فاروق است باد
 جادوان عدش و بلابل خوردگان ظلم را تریاق فاروقی و مرفوع آنکہ خدمت اجل تحرم کف الحاج خواجه فلان
 کہ چند گاہ در سلک ملازمان آن در گاہ سعادت انتظام مقام داشت چندان از مکارم اخلاق و محاسن
 اوصاف ایشان بسبح انتباه فقیران اینجای رسانیدہ کہ سلسلہ شوق و حبش آمدہ این کلمہ مصحوب کلیات
 و درین اشعار گستاخی کرده شد امید است کہ شرف قبول یابد والد عامعاد و السلام و الاکرام رقعہ آخر
 سه تر تلغین حلمات بیطحا و مستحقات بسا سال و خضر و سلام فاختہ نے فختہ کتہ و حاجا اقبیت
 فی جمع ظلم و کی بود یارب کہ رو در تیر و بلحا کنم و گہ بکے منزل و گہ در مدینہ جاکنم و بر کنار زمزم
 از دل بر کشم یک زمزمہ و زرد و شوم خون نشان آن چشم را دریا کنم و خدمت برادر حقیقی و دوست حقیقی
 زار بیت اللہ الحرام مجاور و روضۃ البقیع صلی اللہ علیہ وسلم مقیم مقام ابرہیم حرم حریم کعبہ و عظیم السکین لم روضۃ
 و الصفا الراعی فی المردہ و الوفا الزوار الدین حاجی محمد و فقہ اللہ تعالی للوقوف بعرفات مصرفۃ

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

چو آید برون و سوزد سلام
باز دوا آید آفتاب
و از آفتاب شدور
۱۲ حله شربت بارک
حاصل خط و قلم
۱۳ حله کسور و کور
کسور و کور و کور
۱۴ حله از اعی
مخبر و عایت و کسور
۱۵

نه خواجه انداست
 چنانکه بگوید و بایضا
 در لایم سر جانشین
 عین مدینه و بایضا
 چنانکه بگوید و بایضا
 در لایم سر جانشین
 عین مدینه و بایضا
 چنانکه بگوید و بایضا
 در لایم سر جانشین
 عین مدینه و بایضا

بل جمیع الافاضل مع لکم بدیع و شرفش بر کس شنید و گفتا که در خیر نظم بعد در قائل به شکر نامه شریف
 که شرف نامه این ضمیمه است چگونه گزاردم و شرح لطافتی که در علی ضبوط است چه سان بفرم
 اگر چه پدید است توید دل رسیده است و اگر کشاده نه بینگاه چشم به دیده و عنو انشراح و جانی
 و مضبوطش منتظر ایامی سوادش حال نور و ساحتش مطلع صبح سرور فاعله اش بفره بفتوحات ابدی
 و خاتمه اش شیرین ختم سعادت سمدی عرضش از غرض نیاز عاشق پریشوق دلنه از خوشتر و خوش
 از طول زندگانی در عشرت و کامرانی دلکش تره القصد بطولها اگر عمر دراز در ملک خنوری دم
 شیب و فراز نه ناکرده بوضعت آن کی منزل طی « آخر تقریرا که عجز ایم باز به چنین که لطافت این محفیه
 و وقایع این مظهر شریفه از قانون تحریر و تقریر ویراسته به چنین شوق و ذراغ و انشراح و بیجا
 آن منیع لطافت و حیرت و قائل بر همین قانون است که آن تشنه لب سرش از دلف نیم خلوه چون گزند قبا
 سرشته زلالش و از فواید غرض رسیدن آن گرم سازد و نه بفره و کجای سوز و خورشید و بزم و انجم فانیان
 از اطایب و روان معروف است و در نام کلام بصورت و تقصیر بعضی از ان مطبوعه و چندی وقایع کار
 پدیدار و تقاضا مصلحت باشد از ان کار به با آنکه این تقریر همین عمر استین گذشته است و بعد به چنین شرف
 گفته و اختیار قوت خلیل مانده و زنتها و راجع الی شرفه نظم بگفته و به نثر از هم رنجته میدان فانی بنگاشته
 و سازبج از آن بهنگام فاده طبع نفوس در کشاکش امور نا بصورت به با هم کسب کار و به هیچ کارم قراری
 و امن هر چه میکردم گذشته است و پیر این هر چه میگفتم دست برداشتی از آنچه از ان ناکزیر میگفتم و در آنچه
 ناکزیری آفریدم مقصود داخل معینه و درون دیده و من انبیا می چون دیده هر که سرگردیده و مظلوم کرنا
 دل و میان جان و من بر کنار و میان سرگردان و یار در جانی دلم و طایب سرگردان و میخیزونست
 بنزدای دلی درمی به کمال ذوالجلال که کیساعت از وجود مجازی خود دستن و به حقیقی خود دستن از
 حصول همراوات و نبوی شریف ترست و از حصول همه سعادت آخر و ای مانده درین عجله و بهینه
 هیچ به بگفته زیار کرده بنویسید یا رسخته همه و آنچه جزوی بیچست تا کی باشی از بهر سبب
 ابوعلی علیه بسیار در انجمن مجلس خود گفتی ای همه را بهیچ لغو و خسته و بهیچ راهم خریده از خوا چه شبلی سوال

فتح لایم و کما مودت و در
 بجهت سرایان کند و در
 راد از خط است و در
 انشراح و جانی و در
 انبیا بافتال و در
 دل و شوق و در
 با کسب و در
 معصوف است و در
 باز گردانیده و در
 تقاضا و در
 ان نثر و در
 بس و در
 بند و در
 عین و در
 فاری و در
 نام و در

این خاک زده اشارت
 رت سیمای آنی که درون
 ست بصفات مذکوره
 «مطلب ناسف و تنوع»
 از دوزخ و بهشت
 انفس کسان
 اندوه خوردن و
 لیکن فریاد و تاسف
 و تلبس آنست
 تاسف انفسی که
 به علم ازلی و
 و تلبس انفسی که
 به علم ثانی و

اگر ندانند دل من بخت حق سبحانه و تعالی حاضر باشد از علوم اولین آخرین بهتر از دوزخ و بهشت
 لان لو یک الی الله ساعه خیر لک ما طلعت علیہ الشمس اگر این خاک توده با انواع الیش آمده را
 پیش رتبه حضور با بخت چه قدر تواند بود و مقصود از عرض این کلمات اظهار تاسف و تلبس است
 بر احوال خود و الایح حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را به مجموعه ی نجات الانس من الحضره القدس از
 مقامات و حالات در دیشان معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود و تحفه آن مجمع مکارم میگردد و
 چنانست که مخاطب بر مطالعه آن سخنان و تامل شانی در آن خاصیت دولت مصاحبت ایشان دهد
 و جمیع تمام حاصل آید علی الدوام بالبنی و آله الصلوٰه والسلام رتبه آخری از نجات انسک یا انس
 فوادی است «در طبع روضه ارض وادی» و «حاشا سر اسیر لروی» لا اؤخیر مقصدی او مرادی «فقد کنت
 ارق فی خیالک مرات» طالع الکنو فطوبی سها و رقای «اما بعد این گلدسته ایست از بهارستان احوال متانت
 ارباب لایت چیده و نوباره ایست از باغستان لذواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیده تحفه
 صف نشینان مجلس صبح ست اگر آنرا قبه امان مقبلان خوانند و است و اگر کعبه امان صاحبان گویند
 آن سر است هر جا که کار فرو بسته در بند کشادی میشود یا سفر انجامی بند و هر جا که رشته گسته چونند
 مرادی بخوابد رشته آمل انجامی پیوند و اسید واری چنانست که چون ازین گلدسته بوی بشام جان ازین
 نوباده چاشنی بکام ذوق و و چندان ایشان رسد از بوی گل بجانب گلشن کف زکوه هر سوز طعم شیشه تابند
 باغ جوی «بیند باغ را اثر لطف باغبانی» یا باغبان کنند ز گلزار باغ جوی «لا یرال ساحت آن مجلس
 غو و جلال نظرات لطف ایند متعال محفوف باه و آفت عین الکمال از جلوه آن جاه و جلال مصروف
 به آن بزم کرم که بام احسان آنجاست «و شنواری روزگار آسان آنجاست» جانرا نبود خلاصه
 غیر سخن «گر من دورم خلاصه جان آنجا سبب به کتبیه الفقیر فلان قومه الله و سواه و کف بصره و
 بصیرت خامس و السلام والا کرام رتبه آخری یا رتبه انیسر قوی حالی «فی حضرت من ثم باقی ال
 گو کای بجان نمر بهار غبالی «خاطر ز شک لگان مبادت خالی» چون التفات نماید شریف باین

از باب مناقبت سیح
 پیشگاه کردن
 انکساره اسف و تلبس
 دو لسی توانی دوستدار
 دل من و زبیر و تو را نه
 ساخت این زمین دوستی
 می برگاه که در این بزم
 در عالیله صاحب ادب و کرامت
 و دوستی تیر انداز
 ۴۴

این خاک زده اشارت
 رت سیمای آنی که درون
 ست بصفات مذکوره
 «مطلب ناسف و تنوع»
 از دوزخ و بهشت
 انفس کسان
 اندوه خوردن و
 لیکن فریاد و تاسف
 و تلبس آنست
 تاسف انفسی که
 به علم ازلی و
 و تلبس انفسی که
 به علم ثانی و

۱۰۰ حاجت از حق دان
 ۱۰۱ حاجت از حق دان
 ۱۰۲ حاجت از حق دان
 ۱۰۳ حاجت از حق دان
 ۱۰۴ حاجت از حق دان
 ۱۰۵ حاجت از حق دان
 ۱۰۶ حاجت از حق دان
 ۱۰۷ حاجت از حق دان
 ۱۰۸ حاجت از حق دان
 ۱۰۹ حاجت از حق دان
 ۱۱۰ حاجت از حق دان

ضمیمه رسیده چگونگی که از پنج آن چه کثرت و از مطالعه آن چه رونمود مواد ذوق و حضور و نفس آن اندراج
 و اشت و مواد استیجاب و سرور در طی آن اندراج از این اشکات قلم لطافت رقم مسکن آتش سکینان
 باد و اسلام والا کرام رقه آخری ای دولت را بوجه باقی راه به این گشت هم وجه الله با طاعت خازن محو
 حکم خدایات حاضر خصوص قلم بدلی پاکت که رغب غیب است در روز تاش بر رقب غیب است بهر دم از
 غیب بر تافتی باد و این تفتیش در ترقی باد و شرح فصوص تمام سواد کرده شد و حالا به بیاض برده شود و است
 که عنقریب با تمام سیرده فیض سعادت انعام برسد و اسلام والا کرام رقه آخری ای شیفه جمال
 پیرو جوان به دیدار تو سحرده و چه کعبه روان به مشغوف لقایت همه را بهوش و خرو به مصروف رعایت
 بهمه آفتاب و توان به خود داشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدتی مدید در خدمتگار
 باد و شاه مغفور میرور گند را میره سابقه دولت و جاذبه سعادتش بجا کبوسی درگاه عالی پناه رسانیده بهر
 جوانی از دوست داده و پایی در سر خدنا توانی نهاده به سوی پیش رو بجهت کرده و افکنده پیش زور
 مشکین پرده به بر لوح شایسته بود آنچه سواد به شیب آمد و آنرا به بیاض آورده به التماس پیرو که از
 بارگی مسافت فرود آمده پا در دامن مجاورت کشیده در مقبره محفوف رحمت و غفران با قامت صلوٰه و ملا
 قرآن سائر خدمات لائقه که آن مقام را شاید خیر چون چه قیام نماید امید واری باشد که این نفس مقبول افتد و
 این نفس سبب دل گردد و دولت محله باد و سعادت موبد باد و اسلام والا کرام رقه آخری ای یار چرخ پاک
 خورم این غم را به زرد دل بچه بیرون برم این ماتم را به حیرت زده ام خیر این ندانم که فدا به جانست و مصیبتی
 عالم را چون خبر این واقعه هائل مصیبتی شامل باین فقیر رسیدی بایستی از سر قدم ساخته و آنرا سر به
 سعادت هاشناخته و آنکه در راه نهاد درین مصیبت با محادیم واد موافقت و کمال از کمال ضعف و پیر
 نه مجال چند نیست و نه طاقت آرمیدن بهر بندی بدر کو پیوسته است و فصلی برنجی باز بسته با وجود این
 مولای گرفتاری بهر دیگری در رعایت حال از خود ضعف تری واقع امید چنان است که آن
 نور تمام بهر غیبت او صبح جهان گشت چه شام به سر بر زنده از دامن اخلاق کرام بهر غم
 آفاق کند کشف ظلام به ای لطف تو شامل بهر غم زدگان به جمیعت وقت و وقت بر هر دکان به تمام

۱۱۱ حاجت از حق دان
 ۱۱۲ حاجت از حق دان
 ۱۱۳ حاجت از حق دان
 ۱۱۴ حاجت از حق دان
 ۱۱۵ حاجت از حق دان
 ۱۱۶ حاجت از حق دان
 ۱۱۷ حاجت از حق دان
 ۱۱۸ حاجت از حق دان
 ۱۱۹ حاجت از حق دان
 ۱۲۰ حاجت از حق دان
 ۱۲۱ حاجت از حق دان
 ۱۲۲ حاجت از حق دان
 ۱۲۳ حاجت از حق دان
 ۱۲۴ حاجت از حق دان
 ۱۲۵ حاجت از حق دان
 ۱۲۶ حاجت از حق دان
 ۱۲۷ حاجت از حق دان
 ۱۲۸ حاجت از حق دان
 ۱۲۹ حاجت از حق دان
 ۱۳۰ حاجت از حق دان

مستادی و امنیت

من نیست برای

دارد ۱۲

مفتی محمد رفیع

19

فان

210

12

المشاور

المؤلف

11/12/20

7/10/19

3

این دیاریم نکرده غیر از کسی پیش ما تم زوگان هر چند واقعه حضرت خواجه مصیبت است عام
 متساوی النسبه بکافه نام شاکریت که تقدیر فقره که بدو رخ یارست دم خلاصی می روه اند و خواست
 کرده اند از موقوفه مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود و عجب حالیکه آمدن حال رفته چ آفریده و در غنی
 لب تقدیری بخندید و قدم توئی زنجارید حق سبحانه و تعالی روز بروز ملازمان ایشان را توفیق آقا
 قوام مروت و اشاعت عوام که فوت زیادت گرداناد و السلام والا کرام رفته آخری
 شاه از یکدانه شاد و خندان نکرده و بیچاره که از دست غم جان نبوده و زرا که طریق لطف و احسان
 و شکاری عالم همه آسان گذرود و از شاه که نگاشته خانه عارفان و بزرگان کبر ایشان شده بود مسکن
 اسباب لطف جمع پریشان می شود و شفقت ایشان گشت نعمتی یافتند که زبان قلم از شکر لاری قاف
 بود و قلم زبان از سپاسداری آن عاجز می نمود و لاجرم حکم الدعا بطهر الغیب اسرار الی الاجابة و اقرب
 الی الاستجابة در گوش دل بزبان جان پیوسته و خلف دعا گوئی و مراسم رضای بجا آوردند و باقی
 که با جابت مقرون شود و واسطه از دیار دولت روز افزون گردد و واقعه حضرت خواجه مصیبت است عام
 متساوی النسبه بکافه نام میدست که با بداد ظلال جاه و جلال حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی نانی بانه
 پیش او لا و عظام و خلاف کرام ایشان از مکارم اخلاق و لوازم اشفاق دور نمی نماید و افاضه
 و دلمه مولانا فقیه الدین که از پیشگاه غیب مقدر گشته بود اولاً بمرض رسانیده نشد بنابر آنکه مبادا شکر
 گوته از محمد و مراد الله تعالی دولت و سعادت در خاطر ملازمان گرد و چون ثانیاً معلوم شد که مدبر بتشدید
 و تخفیف آن کلمه صدق را بتغییر و تحریف لباس پوشانیده و طاعت واقع به سامع علیه رسانیده بکلمه قدرت
 عرصه داشت کرده شد شاید که مجلس بایون رسانیده باشند و موریکه ضعیف و مبهم می میرد
 جانش اجل از تنگ نمی پذیرد و باور کند عقل که لنگان لنگان مداید سر راه بر سلیمان گیس و دولت
 دو جهانی و سعادت جاودانی مقدر و میسر باد بالهنی و آنکه الامجاد رفته آخری به نکت یوسف
 رسید از کاغذین پیرانی میخفت دیده را داد چشم روشنی و نامه آمد که ان کام دلم آمد بدست شکر
 آن نماید و دفتر دست چون نمی بداند از عرض نیاز مندی و شکستگی و شرح تلقین و بستگی به مع شریفیت

خادمان آستانه و ملازمان دولخانه خدمت مخدوم زاده قره عین السعادت و قبله توجه الادارت مستظهر
اسرار اولیاء الله صبط النوار ارباب التیقظ والانتباه بلغة الله تعالی الی منتی سارج الرجال واصله الی
اقصی مدارج الکمال سے آنکه در ساحت بستان ولایت داده است پرورش فیض عنایت بهجت نش
و آنکه قطار صابوی زخاقتش برده کین همه عطر فشانست بهر نجش رسائیده میشود که چنین ستیغ
افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر التزام محکم اخلاق و محاسن رسوم مظهر آمده همچنین وقایع
ایشان بر کتابت مبارک و اقباس علوم مقصود افتاد امیدوار چنانست که بزودی کاران ساخته
و ضمیر از شغل آن پرداخته طریقه تسهوله آبی کرام و قاعده موروثة اجداد عظام قدس اسما هم
و فاض علی المرشدین النوار هم که غالباً حالاً نیز از ان خالی نخواهند بود بمرتبه کمال رسانیده عالمی را
بان روشن گردانند تا سیدات الهی و امداد و امتدای حمد حال منتهی آمل ایشان باد بانی و اله الامجاد
رقعه اخسری رفت آنکه یگانه بود در عالم خویش به گاه از غم و گیم و گاه از غم خویش به شد
یا دوده ماتم تن ماتم اویم ماتم او باشد هم ماتم خویش به سر عزیزیکه از شمشیر قنارخت بند و بر قنار عالم بقا
پیوند و طیفه آگاهان آنست که از وی عبرت گیرند پیش از آنکه میرند میرند چه از مرگ بزرگ توکن رفت و وقتا
به بقا توان پیوست سرایه راه عشق در دست ایدل خوش آنکه بر دره نور دست ایدل مودی
کن از هستی خود پاک بهر نام و در دست نخواست ایدل به معلوم نیست که مدت حیات چندان خواهد بود و از ان
ترا چه پسند خواهد نمود هر روز را روز آخر شمار و روز آخر را چنان دار که با آنچه باینیری که چنانکه از وی بجز
س که شوز ازل فراخ میدان بهر دم که رسد و هم سپین و ان دل پاک کن از حد و حاشه دزد که
کما یوت تبخت بهر کوه و دره بقا یاد و در هر چندان دل جدا یاد و السلام و الا کرام رقعته اخسری
قدت من المهر المین القیوم ما کنتم اروم من بال اروم بخار تموا و قلبی الملهوف هم لیس من المراقم بال قوم به ملاطفه
که در ملاطفه شرف خدمت سیادت آبی سعاد و انکسالت بفقیر ان قوع یافته بود در سایه نازش و پیرایه نوازش
گشت از ان عین الی ان ساجده و جلال ملازمان معصوم و باد و شام رقعته اخسری بهر کوه رسد و عمری چو پاییز در خاک
در بهر بزرگی رسد نیز رقعته زور و زور میری را در دانه نماند بی رسی اکنون بی غم زنده باز در آستان

۱۲
مستوره به معنی کوکلی
و مستوره به الف
جایی که مراد جمله
آری ۱۲
مستوره به معنی کوکلی
و مستوره به الف
جایی که مراد جمله
آری ۱۲

بیک سلام توان را بنوازد چندان کرد بد در زیر فلک تکیه بر آغاسی نیست در دروس زمین
 خجسته فدا جامی نیست دگامی نتوان رفت که برخیزد و نه بشیر خفا کشید خود دگامی
 نیست بد اندر همه خاطر شاه جهان پناه نطس یک عقیق بود از ان شر بر سار شد بد
 شعر لطیف کش بگره وصف کرده اند از لطیف طبع او گستره شاهوار شد بد باد همیشه نظم
 اسباب و نقش در نسیان که نظم ملک بد و پایدار شد بد خوش عالم از مطالع شعر
 آنکه هست به نجم سعادت از افق فضل طالعش بد آنکه در زمانه مبتدی نشاند بد عاجز
 نشاند بشعر مطالعش بد جانان که بود نعیم ما ویدارش بد بر آتش فرقت حجیم آتش بد
 ز آب سحاب فلک گوهر بارش بد با سوتگان جزاین مبادا کارش بد سقیال ایام خدمت
 مع رفقه بد کانت مرا علنا بهم او طانا بد رجواالی او طانم فتبات بد افراحتا بفرقم اسجاناتا
 بد با درونی که در منازل قرب بد با تو همراه هم سفر بودیم بد در مقامات وصل کام و زبان
 دست در دست یکدیگر بودیم بد قطع این نامه چه نامه است که چون طره خوبان صید
 جلوه خوبی است بهر چه و خیم او بد و این رقی از قلم کیمیت که بادا بد صد جان گر نمایم
 فدای قلم او بد آمدنیم سلسله مشکبوس دوست بد زنجیر می در دلد دیوانه سوی
 دوست بد این نامه نامه مایه هر طره بد تحصیل نشاط و عیش را خوش سبب است
 زنیسان که بود مختصر و پر معنی بد گوئی ز جو مع الکلم منتجی است بد چه یارای آن دارد فدا ده
 مور که پیغام سوئے سلیمان فرستد بد همین بس که بهر بقایش دعا بد بدین پرده
 چرخ گردان فرستد بد چو آتم نزلت نبود که ایم بد میان مخلصان اندر شماره بد دعا
 می نویسم بر جواشی بد سلام می فرستم از کناره بد شاہیکه ز صولتش عدد و دید شکست بد
 بارفت ادواج سپهر آمده است بد در دے که ز دشتان فلک دادش دست بد دست
 که بخت پیوست بد رفتی تو دمن مقیم کویت باشم بد و ز باد صبا زنده ببویت باشم بد
 شب خفته بد رخ آرزویت باشم بد چون روز شود بخت بخت باشم بد رفتی که چو آفتاب یکتا

سقیال آغاسی
 بیک سلام توان را بنوازد
 چندان کرد بد در زیر فلک
 تکیه بر آغاسی نیست
 در دروس زمین
 خجسته فدا جامی نیست
 دگامی نتوان رفت
 که برخیزد و نه
 بشیر خفا کشید
 خود دگامی
 نیست بد اندر همه
 خاطر شاه جهان
 پناه نطس یک
 عقیق بود از ان
 شر بر سار شد
 بد شعر لطیف
 کش بگره وصف
 کرده اند از
 لطیف طبع او
 گستره شاهوار
 شد بد باد
 همیشه نظم
 اسباب و نقش
 در نسیان که
 نظم ملک بد
 و پایدار شد
 بد خوش عالم
 از مطالع شعر
 آنکه هست به
 نجم سعادت
 از افق فضل
 طالعش بد
 آنکه در زمانه
 مبتدی نشاند
 بد عاجز
 نشاند بشعر
 مطالعش بد
 جانان که بود
 نعیم ما ویدارش
 بد بر آتش
 فرقت حجیم
 آتش بد ز آب
 سحاب فلک
 گوهر بارش
 بد با سوتگان
 جزاین مبادا
 کارش بد سقیال
 ایام خدمت
 مع رفقه بد
 کانت مرا علنا
 بهم او طانا
 بد رجواالی
 او طانم
 فتبات بد
 افراحتا
 بفرقم
 اسجاناتا
 بد با درونی
 که در منازل
 قرب بد با تو
 همراه هم
 سفر بودیم
 بد در مقامات
 وصل کام
 و زبان
 دست در دست
 یکدیگر بودیم
 بد قطع این
 نامه چه
 نامه است
 که چون
 طره خوبان
 صید
 جلوه خوبی
 است بهر چه
 و خیم او
 بد و این
 رقی از قلم
 کیمیت
 که بادا
 بد صد جان
 گر نمایم
 فدای قلم
 او بد آمدنیم
 سلسله
 مشکبوس
 دوست بد
 زنجیر می
 در دلد
 دیوانه
 سوی
 دوست بد
 این نامه
 نامه مایه
 هر طره
 بد تحصیل
 نشاط و
 عیش را
 خوش سبب
 است زنیسان
 که بود
 مختصر و
 پر معنی
 بد گوئی
 ز جو مع
 الکلم
 منتجی
 است بد
 چه یارای
 آن دارد
 فدا ده
 مور که
 پیغام
 سوئے
 سلیمان
 فرستد
 بد همین
 بس که
 بهر
 بقایش
 دعا بد
 بدین
 پرده
 چرخ
 گردان
 فرستد
 بد چو
 آتم
 نزلت
 نبود
 که
 ایم بد
 میان
 مخلصان
 اندر
 شماره
 بد دعا
 می نویسم
 بر جواشی
 بد سلام
 می فرستم
 از کناره
 بد شاہیکه
 ز صولتش
 عدد و
 دید
 شکست
 بد بارفت
 ادواج
 سپهر
 آمده
 است بد
 در دے
 که
 ز دشتان
 فلک
 دادش
 دست
 بد دست
 که بخت
 پیوست
 بد رفتی
 تو دمن
 مقیم
 کویت
 باشم
 بد و ز
 باد صبا
 زنده
 ببویت
 باشم
 بد شب
 خفته
 بد رخ
 آرزویت
 باشم
 بد چون
 روز
 شود
 بخت
 بخت
 باشم
 بد رفتی
 که
 چو
 آفتاب
 یکتا

باشی و وزیر تو لطف عالم آرا باشی و ناشاد گردید که تو زیان بسیاری و آبادیاری که تو
آنجای باشی و آن روز که راهی سفرت روی نمود و از آتش آن بر دل من داغی بود و گفتند هم
قصه سفر پر سفرست و داغی و گرم بر سر آن دل غم فرو دهم که دم روانه سوئی تو این
فکر بگردان از کسوت جمال و لباس کمال خود باد از حسب حال من افسانه که ماند از غم و آبی
و خلیفه آن مشک و آب شور و آن قلیه جان که نامه اقبالش و آوردن قاصد فرخ فالش
فرو داده تنم قوت رفتار نداشت و کردم دل و جان روان با استقبالش و شوق
چون غالب شود گیم ز مردم گوشه و خانه از مژگان دوات از دیده سپرخون کنم و حسب
حال خود نگارم بر بیاض روی زرو و تابدین صورت غم حجب آن ز دل بی بین کنم
و خوش آنکه ره وصال می بودم و ز دولت دیدار تو می آسودم و نامه بتوی که ختم
می گویم و اے کاش بجای نامه من می بودم و به توفیق ازل بدرقه راه تو یار و یار
ایده نامزد جا و تو یار و خجی که نصیب نیکوایان تو شد و مغلوب شدن روزی بدخواه تو یار

خاتون

افصح الکلام و ابلغ النظام حمد محمودی است که در مصالح بدائع ایجاد و کلامش عقول جبریان سزا
و شاد و خوش گرداب حیرانی و حسن فقرات لوثین بلیغ شناسی معدن فصاحت است که
در بدائع صیغه نقاشی مبارک افهام نقادان چارسوی نکته دانی معترف بعجز و قصور و نادانی
بیت مهندس بسی جوید از راز ایشان به ندانند که چون کردی آغاز ایشان مدو لغت قدسیاس

[illegible]

آن محبوب خالق کونین را سزا است که مطلع انوار جبینش مطلع آفتاب انجمن فرموده و تصریح داده را
 با اشاره یک انگشت دو نیم نموده بیت محمد کازل تا ابد هر چه هست در بار انشای نام او نقش
 بعد ترکیب بندی حدیثی و لغت لغت ربانی پوشیده مباد که درین زمان سعادت آرد آن
 انشای بے تعلیم کتاب دلپذیر که هر سطحش ملو با سر را با غایت است و هر صفحه اش مشون به با
 پیکره کلک عجب نگار و نتیجه طبع گوهر استیلا جان گرم و سده و چشیده زبان مصنف
 نامی و گرامی توفیق لانا و مقتدا حضرت عبدالرحمن جامی قدس سره الشای اعلی الله درجه
 فی اعلی علیین و حشره الله فی زمره الصالحین باعث نفع تمام و موجب سود و بر خاص و عام
 در مطبع نفیس منبع عالی هم صاحب ابجد و الکریم مشهور نزدیک و دور جناب منشای قول کشور صاحب
 سی آئی ای دام اقباله واقع کانپور در ماه جولائی ۱۳۶۱ مطابق ماه ذی الحجه ۱۳۸۰ هجری بطبع
 در رسید و مطبوع هر خاص و عام گردید شائقان عبارت رنگین و مشوقان نشات و نشین را
 لازم که فوراً دست بدست بچو کاغذ زربیرند و از مطالعه اش بهره وافی و ثمره کافی حاصل نمایند
 مصرع بر رسولان بلاغ باشد و پس

والسلام علی من اتبع الهدی

۱۷۰۸۲



خانه الطبع

1915 022

CALL No. { 0112 ACC. No. 1012

AUTHOR _____

TITLE 86 521

0112 1915 022

1012

86 521

Date	No.	Date	No.
For binding			
list No. 1/95			
23.6.95	70		



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

7/9/95
MOINUDDIN
BINDERY M. A. LIBRARY
A. M. U., ALIGARH